

۱۶ اسفند ۱۴۰۲ - ۶ مارس ۲۰۲۴ شناسه: MDE 13/7770/2024

ایران - شهادت‌ها از تصویر ترسناک واقعیت زندگی روزانه زنان و دختران

این سند گزیده‌ای از شهادت‌های ۱۷ زن، یک دختر^۱ و دو مرد^۲ در ایران است که سازمان عفو بین‌الملل در فوریه ۲۰۲۴ اخذ و جمع‌آوری کرده است. شهادت این افراد، نمایی ترسناک از تشدید آزار و تعقیب زنان و دختران به دست مقامات جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد که به منظور از بین بردن مقاومت شجاعانه آن‌ها در برابر قوانین توهین‌آمیز، تحقیرآمیز و تبعیض‌آمیز حجاب اجباری در کشور طراحی و اجرایی شده است.

شهادت‌های ارائه شده بخشی از تحقیقات گسترده‌تر عفو بین‌الملل است که در آن شهادت ۴۶ فرد، از جمله ۴۱ زن، شامل یک زن ترنس، یک دختر و چهار مرد اخذ شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. عفو بین‌الملل با ۳۱ نفر از این ۴۶ نفر که شامل زنان و دختران آسیب‌دیده، بستگان، دوستان و همکاران آن‌ها می‌شد، مصاحبه انجام داده است. ۱۵ نفر باقی‌مانده شهادت‌های خود را به صورت کتبی برای عفو بین‌الملل ارسال کردند. اکثریت قریب به اتفاق منابع به دنبال فراخوان عمومی عفو بین‌الملل برای کسب اطلاعات در ۲۴ بهمن ۱۴۰۲ با این سازمان تماس گرفتند و در ادامه این سازمان را به منابع باقی‌مانده متصل کردند.

بر اساس این ۴۶ شهادت، عفو بین‌الملل پرونده ۵۴ آسیب‌دیده را مستند کرد - ۵۲ زن و دو دختر ۱۶ و ۱۷ ساله. تعداد پرونده‌های مستند شده بیشتر از تعداد شهادت‌های جمع‌آوری شده است، زیرا برخی از شهادت‌ها اطلاعاتی در مورد بیش از یک آسیب‌دیده ارائه می‌دهند.^۳

این زنان و دختران آسیب‌دیده از ژانویه ۲۰۲۳ با این برخوردها مواجه شده‌اند: توقف فله‌ای خودروهایشان به دست پلیس؛ و/یا تعقیب کیفری و سایر آزارها و بدرفتاری‌هایی که منجر به توقیف خودسرانه خودرو، جریمه نقدی، کلاس‌های اجباری «اخلاق» و همچنین مجازات‌های حبس و شلاق و یا تهدید به اعمال این مجازات‌ها شده‌اند. بسیاری از دسترسی به آموزش، اشتغال، وسایل حمل و نقل عمومی و سایر خدمات عمومی محروم شده‌اند.

عفو بین‌الملل در انجام تحقیقات خود اسناد رسمی از جمله احکام دادگاه‌ها، قرارهای دادستانی، اسناد توقیف خودرو، گزارش‌های وزارت اطلاعات و پلیس و پیامک‌های ارسال شده‌ی پلیس به زنان و بستگان مرد آن‌ها در مورد نقض قوانین حجاب را بررسی کرد.

عفو بین‌الملل برای محافظت از آسیب‌دیده‌ها و خانواده‌هایشان در برابر انتقام‌جویی، تمام جزئیاتی که منجر به شناسایی افراد شود، از جمله تاریخ و مکان دقیق و در برخی موارد، نام استان‌های محل وقوع موارد نقض حقوق زنان و دختران را هم حذف کرده است. در سراسر این سند از نام‌های مستعار استفاده شده است. عفو بین‌الملل همچنین نام و/یا مکان کلانتری‌ها، شعبه‌های دادسرا، دادگاه‌ها و مقاماتی را که در شهادت آسیب‌دیده‌ها یا در اسناد رسمی ذکر شده‌اند، حذف کرده است. در سراسر این سند، پاورقی‌ها نشان می‌دهند که در چه مواردی، اطلاعاتی در این رابطه از سوی سازمان ذخیره و ثبت شده است.

تحلیل الگوهای نقض حقوق بشر که از این شهادت‌ها نتیجه‌گیری می‌شود در یک بیانیه مطبوعاتی با عنوان «ایران - کارزار خشن برای تحمیل قوانین حجاب اجباری از طریق نظارت و توقیف دسته جمعی خودروها» که عفو بین‌الملل ۱۶ اسفند ۱۴۰۲ (۶ مارس ۲۰۲۴) منتشر کرد، مستندسازی شده است.

موارد ثبت شده نقض حقوق بشر ثبت شده در ۱۰ استان البرز، اصفهان، فارس، هرمزگان، گوردستان، خراسان رضوی، قم، سمنان، تهران و آذربایجان غربی صورت گرفته است.

^۱ شهادت این دختر ۱۷ ساله با نام مستعار گلنار در مدخل‌های ۲۰ و ۳۱ ثبت شده است.

^۲ شهادت این دو مرد مربوط به آزار و تعقیب دختران‌شان بود که به ترتیب با نام‌های مستعار نگین ۱۶ ساله و دریا در مدخل‌های شماره ۲۳ و ۲۵ آمده است.

^۳ عفو بین‌الملل با سه زن مصاحبه کرد که نه تنها در مورد پرونده‌های خود بلکه در مورد پرونده‌های شش زن دیگر نیز اطلاعات ارائه کردند. علاوه بر این، یکی از مردان جزئیات آزار و تعقیب دو دخترش را به اشتراک گذاشت و مرد دیگری نیز اطلاعاتی در مورد آزار دو همکار زن خود ارائه کرد. در نتیجه، بر اساس ۴۶ شهادت به دست آمده توسط عفو بین‌الملل، ۵۴ مورد مستند شد.

مرتکبانی که در اعمال قوانین حجاب اجباری و ارتکاب این نقض حقوق بشر مشارکت دارند عبارتند از: پلیس امنیت اخلاقی^۴، پلیس راهنمایی و رانندگی، دادسراها، دادگاهها، وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، یگان ویژه پلیس و نیروی‌های شبه نظامی بسیج و سایر عوامل لباس شخصی. برای سهولت ارجاع، شهادت‌ها بر اساس موضوع دسته‌بندی و ارائه شده‌اند، به نحوی که برخی از روایت‌ها ذیل چندین موضوع مطرح شده‌اند. برای وضوح، در برخی از شهادت‌های ارائه شده در این سند، اصلاحات ویرایشی اعمال شده است.

پیامک‌ها و تماس‌های تهدید آمیز در مورد دستور توقیف خودرو

۱. مرجان – استان تهران

«ماهی یک اس ام اس برای من آمده بود و به خاطر نقض قوانین حجاب اجباری، توقیفی خورده بودم ... به پلیس امنیت اخلاقی رفتم و با سرهنگی^۵ صحبت کردم. رفتیم از گزارشاتی که علیه من در سیستم ثبت شده بود و باعث صدور دستور توقیف خودرو شده بود استعلام گرفتیم و نوشته شده بود که گزارش‌ها از آمر مردمی، سپاه و بسیج بوده است ... گزارش‌ها عکس، تصویر و هیچ مستندانی نداشتند. من اصرار کردم که کار شما غیرقانونی است و به من خندیدند و گفتند برو به وزیر بگو.»

۲. نوشین – استان تهران

«یک بار ماشینم خراب شده بود و گریهام گرفته بود. از ماشین پیاده شده بودم و روسری سرم نبود. یک آقای لباس شخصی زنگ زد و برایم مأمور فرستاد. این آقا در این محله کارش همین است. این محل نزدیک یک مسجد و پایگاه بسیج است. این آقا یک سره گشت می‌زند، پلاک‌ها را می‌نویسد و زنگ می‌زند مأمور بیاید. یک مأمور که لباس سپاه تنش بود با این موتور سنگین‌ها که پلاک ندارد آمد و با داد و بیداد و تهدید به من گفت که روسری‌ات را سرت کن. پلاکم را نوشت و همان دقیقه برای من اس ام اس آمد که ماشین شما توقیف شده و منتظر تماس پلیس باشید... در طول این یک سال، ۵-۶ تا اس ام اس برایم آمده است. سعی می‌کنم ماشینم را جاهایی که پرتردد است گوشه خیابان پارک نکنم و ترجیح می‌دهم با اسنپ بیرون بروم که گیر ندهند.»

۳. ارکیده – استان آذربایجان غربی

«هر بار پیامک ارسال می‌کردند همان روز هم تماس می‌گرفتند که پاسخ نمی‌دادم. با شماره تماس پلیس ۱۱۰ بیشتر از هشت بار پیامک کشف حجاب برایم ارسال شد. در اواخر دی ماه، پلیس به من زنگ زد و گفت یا ماشین را باید بیاورید و یا در اولین جایی که مأموران ماشین شما را دیدند، آن را توقیف می‌کنند. من به پلیس امنیت اخلاقی رفتم و آنجا ماشین را برای یک هفته توقیف کردند.»^۶

برای ترخیص، باید دوباره به ساختمان پلیس امنیت اخلاقی می‌رفتم و آنجا از من به اجبار تعهد کتبی گرفتند ... رفتار خیلی بدی داشتند. انگار که من کار خیلی بدی کرده‌ام. بسیار تحقیرآمیز بود ... گوشی و کیف را از شما می‌گیرند. اولین حرفی که می‌زنند این است که این چه سر و وضعی است، شال‌ات را درست کن. به رنگ و نوع لباس و حتی به ناخن و آرایش گیر می‌دهند. می‌گویند: «فکر می‌کنی هر غلطی دلت بخواهد می‌توانی بکنی، مگر اینجا قانون ندارد. فکر می‌کنی می‌توانی هر طور دلت بخواهد لباس بیوشی یا به حجاب نه بگی و خودت را به مردها عرضه کنی.» من چند بار وسط حرف‌هایشان تذکر دادم که برخوردشان توهین به شعور انسانهاست. گفتند اگر تکرار بشود، پشیمان می‌شوی و عواقب سنگینی مثل جریمه، حبس و حتی ممنوع الخروجی دارد.»

۴. فیروزه – استان خراسان رضوی

«از پلیس امنیت اخلاقی با من تماس گرفتند، گول زدند و گفتند بیا صحبت می‌کنیم و اتفاقی نمی‌افتاد. اما بعد که رفتم گفتند همه افراد باید مراحل توقیف را بگذرانند. مثل من خیلی آنجا بودند. چندین تا آقا حتی آنجا بودند که موهایشان بلند بود و [کسانی که پلاک‌ها را برای دستورات

^۴ پلیس امنیت اخلاقی زیرمجموعه ای از پلیس امنیت عمومی است که خود زیرمجموعه فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران (فراجا) است.

^۵ نام خانوادگی این سرهنگ در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^۶ عفو بین‌الملل یک سند رسمی را با نام و امضای یکی از فرماندهان ارشد پلیس امنیت اخلاقی استان آذربایجان غربی که مجوز توقیف خودروی را صادر کرده بود، بررسی کرد.

توقیف گزارش می‌دهند] آن‌ها را با خانم اشتباه گرفته بودند. مسئول پلیس امنیت اخلاقی^۷ گفت حالا که توقیف گرفته‌ای، باید توقیف را بگذرانی. هیچ عکس و سند و مدرکی هم نشان نمی‌دادند. به من تنها لطفی که کردند این بود که به جای اینکه ماشینم به پارکینگ برود، پذیرفتند که با مامور و یکی از مأموران پلیس امنیت اخلاقی به خانه‌مان بیایند و به چرخ‌ها قفل بزنند.

اخیراً، چند لباس شخصی با موتور کنار ماشین ما ایستادند. داد زدند که پلاک این‌ها را یادداشت کنید با این که شال سرم بود. کلا می‌خواستند آزار برسانند. پلاک موتور را پوشانده بودند و خودشان هم ماسک زده بودند.»

۵. شیدا – استان فارس

«اخیراً برایم اس ام اس آمده است که برای یازدهمین بار مرتکب نقض قوانین حجاب شده‌ام و در ظرف ۴۸ ساعت باید ماشینم را برای توقیف به یکی از پارکینگ‌های اعلام شده در لینکی که در پایان اس ام اس آمده ببرم. مقامات می‌گویند که دستورات توقیف بر اساس تصاویر دوربین‌هاست اما من خیلی جاها آدم‌ها را می‌بینم که شماره‌های پلاک را بر می‌دارند.

دختر عمویم با همسرش خونه بوده که مأموران می‌آیند دم در و می‌گویند که یا ماشین را همین الان می‌آورید و یا اینکه ما خودمان آن را می‌بریم. آنها هم ماشین را می‌برند. همسر دختر عمویم هم ماشین را با آنها به پارکینگ برد. ماشین‌شان آن‌ها چند هفته توقیف بود.»

۶. ژاله – استان تهران

اولین بار در حال رانندگی بودم و در ترافیک گیر کردم که یک دفعه پیامک برایم آمد. نوشته بود که در ماشین شما کشف جاب مشاهده شده است و جزئیات زمان و مکانی که این اتفاق افتاده را نوشته بودند، دقیقاً همان جایی بود که من در آن زمان بودم. به اطرافم نگاه کردم تا ببینم چه آدم مشکوکی را می‌توانم ببینم که ممکن است گزارش من را کرده باشد. یک بار، رفتم مسجد که مادرم را بردارم و دوباره پیامک کشف حجاب گرفتم. یک بار دیگر هم بیرون همین مسجد بودم که برایم پیامک آمد. من تا الان سه پیامک گرفته‌ام، اما یکی از دوستانم، شخصی را می‌شناسد که می‌تواند به سیستم رسمی مراجعه کند تا ببیند مردم چند پیام دارند و این دوستم بررسی کرد و به من گفت که من چهار پیامک در پرونده‌ام دارم و ماشینم حکم توقیف دارد. من الان بیشتر وقت‌ها سعی می‌کنم با ماشینم بیرون نروم چون در شرایطی نیستم که بتوانم هزینه‌ای را تقبل بکنم و درگیر شوم. در پیامک نوشته شده بود که پلیس با من تماس می‌گیرد اما هیچ کس با من تماسی نگرفته است.

من همیشه در ماشین دوست پسرم بدون روسری هستم، اما او تا چند هفته پیش پیامکی دریافت نکرده بود. در یک کوچه خلوت در ماشین نشسته بودیم و داشتیم حرف می‌زدیم که یک زن و مرد با ماشین‌شان از بغل ما گذشتند و وقتی از بغل ما رد شدند سرعت‌شان را کم کردند. بلافاصله یک پیامک برای دوست پسرم آمد.

یکی از دوستانم سه پیامک داشت و خودش ماشینش را برد خواباند تا مجبور نشود پول جرثقیل دهد و بلکه ماشین را برای مدت کوتاه‌تری توقیف کنند. ماشین او را سه روز خواباندند. مدت کمی بعد از اینکه ماشین‌اش را از پارکینگ درآورد، پلیس در خیابان آمد و گفت ماشین شما توقیفی دارد. او کلی توضیح داد که ماشین را تازه از توقیف در آورده است و قبض پارکینگ را نشان داد. پلیس گفت که نه شما چهار پیامک توقیف خودرو دارید. یعنی پیامک‌هاش پاک نشده بودند. انگار که برای ما سوء پیشینه است. مقامات دارند از این راه پول در می‌آورند.

تعقیب و ایست‌های فله‌ای و بی‌دلیل پلیس و توقیف ناگهانی خودروها

۷. منیره – استان تهران

«[پلیس] اول یک پیامک می‌فرستد که ماشین شما برای ۱۵ روز «توقیف سیستمی» شده است. در این ۱۵ روز نباید از ماشین استفاده کنید و نمی‌شود ماشین را خرید و فروش کرد. اگر دوباره مورد گزارش کشف حجاب قرار بگیرید، پیامک توقیف می‌فرستند و می‌گویند ماشین را باید به پارکینگ ببرید.»

^۷ نام خانوادگی این سرهنگ در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

در ایران حمل و نقل یکپارچه وجود ندارد و در خیلی مسیرها نه مترو هست نه اتوبوس و نه حتی گاهی تاکسی. اگر وسط اتوبان باشید و پلیس شما را پیاده کند که تقریباً هیچ راه نجاتی ندارید.

وقتی پیامک توقیف برای من آمد، جراحی سنگینی انجام داده بودم. مدام نگران بودم با آن بخیه‌ها من را از ماشین پیاده کنند و با آن وضعیت جسمی مثلاً من را وسط اتوبان و در سرما بگذارند.

در تمام طول مدت استرس توقیف ماشین را دارید. گاهی فکر می‌کردم بروم ماشین را تحویل پارکینگ بدهم و از این استرس مدام خلاص بشوم.

روایات دست‌اول دوستان و همکارانم را شنیده بودم که مأموران پلیس با موتور زن‌ها را تعقیب و گریز می‌کنند و من فوبیای موتورسوارها را گرفته بودم. هر موتورسواری حواسم را پرت می‌کرد و نگران بودم تصادف کنم. در میدان انقلاب، نیروی انتظامی با موتورهای زیادی آماده‌باش برای تعقیب و گریز خودروها ایستاده است. در میدان تجریش هم به چشم این موضوع را دیدم.

تعقیب و گریز دوستانم منجر به توقیف ماشینش شد. او می‌گوید دو موتور سوار چنان جلوی ماشین پیچیدند که برای جلوگیری از تصادف با آن‌ها ترمز وحشتناکی گرفتم و فکر کردم زورگیر هستد ولی پلیس بودند. این دوستانم را زمانی گرفتند که مشغول اسباب‌کشی بود و می‌گوید بخشی از وسایل را داشتم با ماشینم جابه‌جا می‌کردم و مجبور شدم کارتن‌های وسایلم و اسبابم را گوشه خیابون بگذارم تا ماشین پیدا کنم. می‌گوید هرچی به مأموران پلیس گفتم بگذارند اسباب را ببرم و فردای آن روز ماشین را به پارکینگ ببرم، قبول نکردند.

ماشین یکی از همکارانم را هنگام سفر به شهر دیگری توقیف کردند و برای ترخیص مجبور شد دوباره سفری به آن شهر داشته باشد. خودروی همکار دیگرم در راه سفر به شمال ایران توقیف شد و مجبور شد در نیمه راه با خانواده، تاکسی بگیرند و به تهران برگردند و قید سفر را زدند.

در مورد توقیف ماشین خودم، یک سرباز^۸ در ترافیک آمد جلوی ماشین ایستاد و دستهایش را باز کرد و گفت نمی‌گذارم بروید و باید استعمال بگیریم ببینیم خودروی شما توقیف است یا نه ... ماشین را که توقیف کرد، بی‌شرمانه و تحقیرآمیز گفت اگر ازم خواهش کرده بودید و التماس کرده بودید شاید چشم می‌بستم که رد بشوید.

یک افسر میانسال و بالادست سرباز در ماشین من نشست و گفت به کلانتری^۹ بیایید ... در کلانتری گفتند همه وسایل‌تان، حتی چرخ زاپاس، را از ماشین بردارید چون اگر چیزی از ماشین‌تان در پارکینگ دزدیده بشود، به ما ربطی ندارد ... من نمی‌توانستم با حدود ۱۵ بخیه در قفسه سینه یک لاستیک سنگین را بغل بگیرم و حمل کنم.

مالک پارکینگ آمد، سوییچ ماشین‌های ما را گرفت و یکی یکی سوار می‌شد و به پارکینگ نزدیک کلانتری می‌برد. با ماشین فقط ۱۰ دقیقه راه بود اما در پارکینگ به دروغ گفتند هزینه حمل با جرثقیل رو باید بدهید. مقدار را صاحب پارکینگ به دلخواه تعیین می‌کرد. ماشین را باید بین یک هفته تا یک ماه در پارکینگ نگه دارند و این بستگی دارد به اینکه چند بار پیامک کشف حجاب گرفته باشید.

همان روزی که من در کلانتری بودم، یک راننده اینترنتی را هم [به خاطر داشتن سرنشینان زن بی‌حجاب] گرفته بودند. راننده عصبانی بود و می‌گفت: «من باید یک ماه در خونه بشینم و درآمد نداشته باشم چون در شأن من نیست به زنی بگویم چطور لباس بپوشد؟» اما هیچ کس به این حرف‌ها گوش نمی‌دهد.

آقایی را هم در پارکینگ دیدم که دختر ۹ ساله‌اش را نشان داد و گفت من برای موهای بلند این بچه بارها جریمه شدم.

ماشین من برای یک هفته توقیف شد. در این مدت، مجبور شدم هزینه زیادی بابت رفت و آمد بدهم و گاهی مسافت زیادی را پیاده بروم. به خاطر عوض کردن مکرر تاکسی در مسیرهای کاری و پیاده‌روی حس کردم حال جسمی‌ام بدتر شده و مجبور به دور کاری شدم و شرکت در بعضی برنامه‌های کاری را لغو کردم.»

^۸ در ایران، مردان جوانی که به سن ۱۸ سالگی می‌رسند عموماً اید نزدیک به دو سال خدمت سربازی اجباری را بگذرانند. در برخی موارد، سربازان وظیفه به عنوان مأمور پلیس راهنمایی و رانندگی منصوب می‌شوند.
^۹ نام و محل این کلانتری پلیس در آرشو عفو بین‌الملل ثبت شده است. این سازمان یک سند رسمی با نام مقامات ارشد این کلانتری که اجازه توقیف خودروی منیره را صادر کرده بودند، بررسی کرد.

۸. مرجان – استان تهران

«هر روز صبح در محله ما، مأموران کلانتری^{۱۰} می‌آیند و ماشین‌ها را متوقف و چک می‌کنند ... مأموران پلیس گشت می‌زنند و یا جاهایی که مردم رفت و آمد دارند مستقر می‌شوند و ماشین‌ها را متوقف می‌کنند. گاهی، در جاهایی که دید ندارد می‌ایستند و یک‌هویی می‌گویند بزن کنار. در دست‌شان دستگاه استعمال است و پلاک ماشین‌ها را استعمال می‌کنند تا ببینند توقیف خورده است یا نه. هر کسی را که حس می‌کنند شاید کشف حجاب کرده باشد، مثلاً راننده خانم است یا آدم مسنی نیست، یا راننده شیتان فیتان است و بهش می‌آید که خانواده بی‌حجاب داشته باشد، متوقف می‌کنند. من دقیقاً شنیدم که یک مأمور پلیس به [به مأمور همکارش] گفت به این [راننده] می‌آید [که حجاب را قبلاً در ماشینش رعایت نکرده باشد] و پلاکش را استعمال کن.»

اخیراً برای کار دیگری به کلانتری رفته بودم و مادری را با بچه مدرسه‌ای و مادر بزرگش آورده بودند. مادر و مادر بزرگ هر دو حجاب داشتند و به خاطر دختر بچه، پیامک توقیف ماشین گرفته بودند.»

۹. شبنم – استان تهران

«در مسیر خانه بودم که مأموران نیروی انتظامی موتورسوار متوقفم کردند. همانجا استعمال گرفتند و فهمیدند که ۴-۵ پیامک حجاب داشتم و ماشینم توقیفی بود. گواهی نامه‌ام را گرفتند و گفتند همین الان با ما به کلانتری^{۱۱} بیا و تعهد بده. دروغ گفتند که فقط ازت تعهد می‌گیریم ... وقتی گفتم از کجا معلوم است که شما پلیس باشید گفت می‌خواهی همین الان بگویم جرثقیل بیاید. در کلانتری که رسیدیم ماشین را توقیف کردند. گفتند که همه وسایلی که مهم است را از داخل ماشین بردار چون ما مسئولیتی نداریم. جوری که با من برخورد کردند خیلی بد و تحقیرآمیز بود. یک ماموری گفت خانم شالت را بگذار جلو که ما از صبح اینجا اسیر نشویم. گفتند که زیاد حرف بزنی، دوره توقیف را زیادتر می‌کنیم.»

یک هفته ماشین من را خواباندند. در کلانتری گفتند که برای ترخیص باید پیش رئیس بخش اطلاعات کلانتری^{۱۲} بروی. بعد هم گفتند که اگر یک بار دیگر برایم پیام بیاید، دوباره ماشینم توقیف می‌شود. برای ترخیص، هر چقدر که دلشان بخواهد هزینه پارکینگ و جرثقیل می‌گیرند.

ماموران در محل‌های پرتردد می‌ایستند و وقتی می‌توانند، هر خانمی که با ماشین رد می‌شود را متوقف می‌کنند و استعمال می‌گیرند. کلاً خانم‌ها را هدف می‌گیرند. چه با روسری چه بی روسری. خانم‌ها را نگه می‌دارند چون حدس می‌زنند که پیامک داشته باشند. یک خانمی بود که اسنپ کار می‌کرد و حتی نگذاشته بودند مسافرش را برساند.

الان داره بهار میاد و مقامات استرس مردم را زیاد کردند. همش استرس با ما است که هر بار از خونه می‌رویم بیرون چه اتفاقی قرار است برامون بیافتد.»

۱۰. پروین – استان تهران

«من و مادرم در ماشین در راه بیمارستان بودیم و وقت دکتر داشتم. مأموران نیروی انتظامی با دو موتور جلوی ماشین را گرفتند و جلوی ما پیچیدند. یکی از آنها آمد و با لحنی بسیار بد گفت: وقتی پلیس به شما اخطار می‌دهد چرا نمی‌ایستید؟ گفتم مگه من خلافی کردم که با من این طوری صحبت می‌کنید ولی می‌دانستم که چه اتفاقی افتاده است چون چند ماه قبل برای خواهرم در همان منطقه همین اتفاق افتاده بود.»

افسر پلیس مدارک من را می‌خواست اما من نمی‌دادم و می‌گفتم اول به من بگوئید که خلافم چه بوده. او فقط پاسخ داد: این وظیفه ماست. باید استعمال بگیریم.» هر بار که جواب می‌دادم، لحنش تندتر می‌شد. مادرم التماس کرد که اجازه دهد ما برویم و توضیح داد که ما وقت بیمارستان داریم، اما مأمور اصرار کرد که گواهینامه رانندگی و کارت ماشین من را بگیرد. بعد مأمور مدارک من را گرفت، در ماشین من نشست و گفت که باید به کلانتری^{۱۳} برویم و تعهد بدهم. در کلانتری، مدارک را گرفتند و گفتند خودروی شما توقیف است.

^{۱۰} نام این کلانتری در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۱۱} نام این کلانتری در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۱۲} نام خانوادگی این مقام ارشد در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۱۳} نام این کلانتری در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

در پارکینگ، خیلی خانم‌های دیگر را آورده بودند، دختر جوان، خانمی که همسن مادر من بود و روسری سرش بود و موردی نداشت. هر خانمی که از آن منطقه رد شود و به چشم‌شان بخورد را نگه می‌دارند و استعمال می‌گیرند و اگر پیامک داشته باشند، همان‌جا ماشین را می‌خوابانند.

فکر می‌کنم آن‌ها باید یک سهمیه خاص را رعایت کنند، آن مأموری که سوار ماشین من شده بود آخر سر به فرمانده‌اش گفت: «۱۵ تا شد امروز دیگر. بس است، برویم؟» پارکینگ‌های آنها خیلی جا ندارد. هر روز یکسری را آزاد می‌کنند و یکسری را توقیف می‌کنند.

برای مأموران اصلا مهم نیست [چگونه این وضعیت بر زندگی زنان تأثیر می‌گذارد]. فقط می‌خندند. وقتی ماشینم را توقیف کردند، خانم دیگری بود که به مأمور التماس می‌کرد که کار مهمی دارد و می‌گفت خودش فردا می‌رود ماشینش را در پارکینگ می‌گذارد. اما مأمور گفت: «نه خانم، ما همین را می‌خواهیم که شما از کار و زندگی بیافتی و علاف بشوی تا دیگر خلاف نکنی.»

فقط می‌خواهند ما را اذیت کنند. مهم نیست حتی اگر در حال مردن باشید، باز هم می‌گویند ماشینت را بگذار و حالا می‌خواهی برو دکتر. اصلا اهمیت نمی‌دهند که شما در چه شرایطی آن لحظه هستی، در راه بیمارستان هستی، حالت بد است، اصلا مهم نیست. بویی از انسانیت نبرده‌اند. صدای ما در این مملکت به هیچ جایی نرسیده، این همه هم فریاد زدیم و اعتراض کردیم. هیچ نهادی در ایران وجود ندارد که صدای ما را بشنود. وقتی برای ترخیص ماشین به پارکینگ رفتیم، یک دختری را دیدم که اشک در چشمانش پر شده بود و می‌گفت ماشین من را توقیف کرده‌اند و هر پارکینگی می‌روم جا ندارد. دختر سرگردان بود و می‌گفت از صبح چهارمین پارکینگی است که می‌روم و هر جا می‌روم می‌گویند پارکینگ پر شده است. یعنی یک جوری شده است که ماشین‌ها را توقیف می‌کنند و پارکینگ‌ها جا ندارند و به طرف می‌گویند خودت برو جا پیدا کن که ماشین توقیفیات را آنجا بخوابانیم.»

۱۱. لایلا - استان تهران

«ماشین من تا الان چهار بار توقیف شده است. آخرین بار خارج از تهران و در یک شهرستان دیگر بودم. بچه‌ام بیمار شده بود و در بیمارستان بود. جلوی داروخانه پارک کردم، داروها را گرفتم و آمدم سوار ماشین بشوم و به سمت بیمارستان برگردم که مأموران نیروی انتظامی من را متوقف کردند و ماشینم را گرفتند. به آنها گفتم که دخترم بیمارستان است و باید داروها را به بچه برسانم و در حالت اورژانسی است. دیگر مثلا خیلی لطف کردند یکی شان سوار ماشین شد و من تا یکی دو کیلومتر آن طرف که بیمارستان بود با ایشان رفتم. با داروها رفتم داخل بیمارستان و سویچ را به آنها دادم و آنها ماشین را بردند.

ماشین را در آن شهرستان نگه داشتند و من مجبور شدم چندین بار از شهر خودم به آنجا مراجعه کنم و چندین و چند روز از کار و زندگی افتادم. هزینه‌های زیادی هم متقبل شدم.

من آدم متمولی نیستم. سرپرست خانوارم و یک دختر بیمار دارم. وقتی بدون ماشین می‌مانم خیلی اذیت می‌شوم و هزینه‌های تردد بدون ماشین اضافه می‌شود. از طرفی، بابت هر دفعه توقیف و آزادسازی ماشین، روزها و ساعت‌های زیادی باید آدم در صف بایستد و از این ور به آن برود. هزینه‌های اضافی هم می‌گیرند. مثلا حتی اگر ماشین را با جرثقیل نبرده باشند، هزینه چرثقیل را می‌گیرند. همه اینها باعث مختل شدن زندگی است و از این ابزار دارند استفاده می‌کنند که یک روسری روی سر خانم‌ها نگه دارند.»

۱۲. نوشین - استان تهران

«داشتم رانندگی می‌کردم که به جایی رسیدم که خیلی‌ها را متوقف کرده بودند. ترافیک سنگینی بود. کلا آنجا همیشه یگان ویژه و سپاه می‌ایستند. مأموران استعمال پلاک‌ها را می‌گرفتند ... وانت‌هایی که بوکسل می‌کنند ایستاده بودند و داشتند چندین ماشین را می‌بردند. به من گفتند که بالاتر بایست چون ماشین تو دنده اتومات است و با یدک‌کش نمی‌شود آن را برد و باید با جرثقیل برد. این‌ها درگیر این چند تا ماشین بودند که من در رفتم و چون نزدیک خانه‌ام بود، توانستم سریعا وارد پارکینگ خانه بشوم.»

۱۳. رویا

«از آذر ماه ۱۴۰۱ هفت بار برای من پیامک حجاب آمده بود. بیشتر، اشخاصی که در خیابان گذاشته‌اند شماره پلاک را گزارش می‌دهند و بعدش پیامک می‌آید. گاهی از طریق دوربین است. بیشتر افرادی که آمار می‌دهند لباس مشکلی می‌پوشند و روی موتور هستند.

همسرم در راه فرودگاه بود که پلیس جلوی ماشین را گرفت و گفت ماشین شما به خاطر حجاب توقیف است. جرثقیل آمد و ماشین را برد و شوهرم همینطور در جاده ماند. موقع حمل با جرثقیل، ماشین آسیب دید و این هم هزینه زیادی برامون به بار آورد. ماشین سه هفته توقیف شد.»

ممانعت از دسترسی به خدمات عمومی

۱۴. شیدا - استان فارس

«اجازه سوار شدن به مترو را نداریم. یکی دو بار در رفتم ولی اگر حجاب نداشته باشی، حجاب‌بان‌ها از ورود به مترو ممانعت می‌کنند. اولین تجربه‌ام فرودین ۱۴۰۲ بود. وقت دکتر داشتم. حجاب بان نمی‌گذاشت که من رد شوم. نهایتاً حراست مترو آمد و به من گفت که شالت را سر کن تا بتوانی رد شوی. همیشه تهدیدهای کلامی معمول است مثل اینکه گیرت می‌آوریم و بت نشان می‌دهیم.

موقع وارد شدن به فرودگاه هم محدودیت زیاد وجود دارد. اخیراً پرواز داشتیم. رفتیم کارت پرواز را بگیریم. من و خواهرم شال سرمان نبود. لباس‌هایمان کلاه داشتند. خشن برخورد کردند و گفتند که کلاه قبول نیست و حتماً باید شال سر کنید وگرنه کارت پرواز نمی‌دهیم. یک مسئولی گفت که اگر به خانمی بدون حجاب کارت پرواز بدهیم توبیخ می‌شویم. او گفت یک تی شرتی روی سرتان بگذارید. ما هم حوله بابایم را از کیف دستی‌مان در آوردیم و روی سرمان انداختیم و بالاخره کارت پروازمان را گرفتیم. وارد سالن که شدیم، در قسمتی که کارت‌ها را چک می‌کنند، یک آقای با پوشش سپاه پشت نشسته بود و یک آقای در جلو کارت‌ها را چک می‌کرد. این آقا به آن آقای که سپاهی بود اشاره کرد و گفت یک چیزی روی سرتان بیندازید وگرنه برایتان دردسر می‌شود.

من بدون روسری بانک رفتم و کار را راه نمی‌اندازند. معاون مدیر بانک صادرات به ترسمن گفت که با دوربین چک می‌کنند و اگر کار زنان بدون حجاب را انجام دهند، مواخذه می‌شوند.

۱۵. فیروزه - استان خراسان رضوی

«در فرودگاه خیلی گیر می‌دهند. می‌گویند مانتویت کوتاه است. قد شلوارت کوتاه است. مچ پات دیده می‌شود. مچ دستت دیده می‌شود. به مانتوی کوتاه خیلی گیر می‌دهند. در قطار و پاساژ زیاد پیش می‌آید که مامور می‌آید و می‌گوید شالت را بکش جلو. در ایستگاه راه آهن، ماموران با لباس شخصی ایستادند. در مترو هم مأموران چادری که گیر می‌دهند خیلی زیاد است.»

۱۶. پروین - استان تهران

هر جا می‌روید همین مشکلات هست. در بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی دم در حراست دارند که اصلاً به شما اجازه ورود نمی‌دهند چه برسد به اینکه به شما خدمات دهند. ما تا جایی که بتوانیم از وسایل حمل و نقل عمومی استفاده نمی‌کنیم چون دم در ورودی متروها مسئولان خانم هستند که اجازه ورود نمی‌دهند. ترجیح می‌دهیم که با ماشین شخصی برویم ولی ماشین شخصی هم این طوری توقیف می‌شود و هزینه روی دست‌مان می‌گذارد.

چند ماه پیش به یک نهاد دولتی رفتم و برخورد زشتی با من کردند. انگار جنایت کرده باشم. مأمور حراست دنبال من می‌دوید و حرف‌های بدی می‌زد و به کارکنان دستور می‌داد که به من خدمات ندهند.

حتی فروشگاه‌های بزرگ شما را از ورود منع می‌کنند. من و خواهرم به یک مرکز خرید رفتیم و یک خانم دم در نشسته بود و گفت: «خانم شالت را ببنداز روی سرت. این فروشگاه زیر نظر دولت است و اجازه نداریم شما را راه بدهیم.»

حتی در کنگره‌هایی که مربوط به کارم است، حراست دم در من را به دلیل نداشتن روسری راه نداده است.

۱۷. ندا - استان البرز

«دو سه ماه پیش معاون بانک با من برخورد کرد و گفت حجابم را باید سر کنم وگرنه کارم را راه نمی اندازد. در حدود مهر ماه ۱۴۰۲، بچه‌ی ۲۱ ساله دایی خودم را یک حجاب بان مترو زده است. است. حجاب بان با مشت به سینه اش زده است.»

۱۸. نوشین - استان تهران

«چند وقت پیش، داشتم از مترو خارج می‌شدم که مامور نیروی انتظامی یقه‌ام را از پشت گرفت. همینطور که دوربین روی صورت من بود و داشت از من فیلم می‌گرفت و چند تا لباس شخصی هم داشتند فیلم می‌گرفتند، گفت، «بایست و روسری ات را سرت کن و بعد برو، ما که می‌دانیم دنبال چی هستی.» هر کدام یک توهینی به من کردند. تعدادشان زیاد بود و من نمی‌خواستم دستگیر بشوم. روسری‌ام را سرم کرد و رفتم.»

۱۹. میترا

«یک بار به اداره گاز رفتم و حراستش خیلی با من بد رفتار کرد. با حالت خیلی توهین آمیز گفتند که برو بیرون. نتوانستم کارم را بکنند و بیرون آمدم.»

۲۰. گلنار ۱۷ ساله

«مدرسه ما همیشه دوربین داشت ولی امسال تعداد دوربین‌ها دوبرابر شد. زنگ استراحت بود و من و همکلاسی‌هایم در کلاس بودیم. به خاطر اینکه آن روز امتحان‌مان را خیلی خوب جواب دادیم شروع به خوشحالی و رقصیدن کردیم. در حین این خوشحالی‌ها، دوست‌مان در کلاس را برای دو الی سه دقیقه باز کرد و دوربین مداربسته‌ای که جلوی در کلاس بود برای چند دقیقه ما را ضبط کرد. این فایل‌های ضبط شده هر روز توسط عوامل بسیج بررسی می‌شوند و چهره من شناسایی شد. مدیر مدرسه من را به دلیل اینکه دقایقی پوشش موهایم را برداشتم به سه روز اخراج از مدرسه و دادن تعهد انضباطی محکوم کرد. او همچنین من را به منع ادامه تحصیل در صورت تکرار تهدید کرد. تعهدنامه انضباطی در سوابق ما ماندگار است. اگر بخواهیم برویم دانشگاه به ضررمان می‌شود و ممکن است ما را پذیرش نکنند ...

مدیر مدرسه به من گفت که برداشتن حجاب به معنای مخالفت ما با نظام جمهوری اسلامی ایران است و اگر این ادامه پیدا کند، ما را به سازمان اطلاعات سپاه ارجاع می‌دهند، یعنی ما باید برویم آنجا جوابگو باشیم و آنجا هم چطور بگویم، اتفاقات وحشتناکی می‌افتاد، به خصوص برای زنان. مدیر مدرسه گفت که رئیس آموزش و پرورش به آنها گفته است که اگر حجاب دانش‌آموزی بیافتد یعنی که مخالف جمهوری اسلامی است.»

۲۱. رویا

«شش ماه پیش، دخترم می‌خواست برود کیش. حجاب‌بان‌های فرودگاه گفتند که جوراب پایت نیست و اجازه نداری وارد فرودگاه شوی. مجبور شد برود و جوراب بگیرد. کارت ملی اش را گرفتند و گفتند وقتی با جوراب برگشت آن را پس می‌دهند. فکر کردیم مشکل حل شده است ولی همین چند روز پیش تماس گرفتند که باید بیایید پلیس امنیت اخلاقی و تهدید کردند که در غیر این صورت حکم جلب صادر خواهیم کرد.

خواهرم در مترو شالش را به مدل متفاوتی بسته بود. حجاب‌بان‌ها به او گفتند که چرا شالت را این طوری بستی. بعدتر او را هم به دادسرا برای تاریخ مشخصی احضار کردند. انگار حجاب‌بان‌ها در مترو عکسش را گرفته بودند. در دادستانی به او گفتند که باید در کلاس اخلاق شرکت کند. به او گفتند که اگر تکرار شود، محاکمه خواهد شد و مجازاتش جریمه نقدی است.

حجاب‌بان‌ها در خیابان‌ها و همینطور جلوی پاساژها گشت می‌زنند و تذکر می‌دهند. الان جو طوری شده که اگر روسری را سر نکنیم برایمان پرونده می‌سازند. کارشان را بلدند. می‌دانند که چطور باید این [اعتراض به حجاب اجباری] را جمع بکنند، با ترساندن مردم.»

۲۲. ژاله - استان تهران

یک بار من مجبور شدم به مدرسه قدیمی‌ام بروم تا یک کپی از مدرک دیپلم را بگیرم. یک مسئول خانمی آنجا سر من داد زد و گفت اول حجابت را سر کن در حالی که یک مرد هم در آن اطراف نبود. او سر من داد می‌زد که مدرسه قانون دارد. من اعتراض کردم و در آخر این خانم گفت که

من کار تو را انجام نمی‌دهم. یک خانم دیگری که آنجا کار اداری انجام می‌داد مدارک را از من گرفت. بعد از یک هفته مدارکم نیامد و برای پیگیری به اداره آموزش و پرورش رفتم. یک آقای مسئول آنجا به مدرسه زنگ زد و فهمیدم که آن آدم‌های بی‌شرف در مدرسه کار من را انجام نداده بودند و مدارک را نفرستاده بودند.

این آقا به من گفت: «چرا در مدرسه سر و صدا کردی؟ حالا بت گفتند یک روسری سرت کن. من به او گفتم: «بی‌خود کرده‌اند. جای او نبود که به من بگوید روسری سر کنم. من اگر در هفت سالگی هم می‌فهمیدم که چه حق و حقوقی دارم، همان موقع اجازه نمی‌دادم [مقامات] روسری را به من تحمیل کنند و من را به آن عادت دهند. شده مثل داستان بچه فیلی است که با طناب بسته شده اس و بزرگ که می‌شود، با وجود اینکه می‌تواند طناب را پاره کند، باز هم خودش را بسته به درخت احساس می‌کند. این‌ها [مقامات] ما را این طوری تربیت کرده‌اند.

یک بار دیگر برای کاری به اداره پلیس^{۱۴} رفتم. یک خانمی آنجا بود که مدام روسری‌اش از سرش می‌افتاد. کنارش آقای نشسته بود. کار آن آقا را انجام نمی‌دادند تا آن خانم بیرون برود. همش می‌آمدند و تذکر می‌دادند که همه جا دوربین است و این دوربین‌ها دارد از جای دیگری دیده می‌شود و مربوط به قوه قضائیه است. همه مجبور شدند شال روی سرشان بگذارند.

یک خانم جوان، شاید ۱۶-۱۷ ساله آنجا بود که اصلاً شال با خودش نداشت. مسئولان آنجا یک دستمال کثیف از آشپزخانه آوردند و روی سرش انداختند. فقط کمی از موهایش را پوشانده بود، فقط به صورت نمادین.

محاكمه و مجازات كیفری

۲۳. نكین ۱۶ ساله

«چند بار برای من پیامک آمد که شما با این ماشین و شماره پلاک کشف حجاب کرده‌اید. پیامک‌ها بر اساس عکس دوربین‌ها و گزارش یک مأمور بود که دخترم را بدون روسری در ماشین دیده بودند. در پیام آخر گفتند که ما به زودی به شما زنگ می‌زنیم. چند روز بعد زنگ زدند و از من خواستند که به پلیس امنیت اخلاقی بروم. در آنجا گفتند ماشین را باید توقیف کنند و ماشین را به پارکینگ دادند. بعد از چند هفته که برای ترخیص ماشین دوباره به پلیس امنیت اخلاقی رفتم، به من گفتند که پرونده من و دخترم را به دادگاه فرستاده‌اند.^{۱۵} من و دخترم به دادگاه رفتیم. آنجا مسئولان به ما گفتند که بچه هم باید در سامانه ثبت نام الکترونیک (ثنا)^{۱۶} ثبت شود. اعتراض کردم که دخترم به سن ۱۸ سال نرسیده است ولی گفتند که مهم نیست و باید ثبت ثنا بشود. اتهام من و دخترم را «حضور زنان در معابر و انظار عمومی بدون حجاب شرعی» نوشته بودند. یک قاضی دادگاه پرونده ما را بررسی کرد. این قاضی رأی داد که قرار منع تعقیب برای من صادر شود و دادگاه اطفال و نوجوانان به اتهام دخترم رسیدگی کند.^{۱۷} قاضی اطفال به دخترم با حالت بد گفت که چرا حجابت را رعایت نمی‌کنی. قاضی تهدید کرد که دخترم باید جریمه شود. من اعتراض کردم که بچه من زیر ۱۸ سال است. بعدتر همان روز، روی گوشی من پیام آمد که دخترم تبرئه شده است. دادگاه اطفال به من یک نامه داد و گفت که به همراه دخترم نامه را به پلیس امنیت اخلاقی ببرم. در پلیس امنیت اخلاقی، مسئولان بی‌احترامی کردند و با لحن زشت حرف می‌زدند. به دخترم گفتند چرا حجاب را رعایت نمی‌کنی، اینجا نظام جمهوری اسلامی است و باید قانون را رعایت کنی. تهدید کردند که دفعه‌های بعد جریمه و حبس هم دارد. این‌ها را می‌گویند که دخترها را بترسانند. از من و دخترم تعهد گرفتند که حجاب را رعایت کند تا ماشین را آزاد کنند.

از آن زمان، دخترم حجاب را در ماشین رعایت می‌کند و گرنه دوباره عکس می‌گیرند، دوباره همان داستان، دوباره کلی بی‌احترامی، دوباره ماشین را بخواهی پس بگیری و اذیت بشوی. ارزشی ندارد که دوباره من بخواهم بروم و یک مشت آدم پخمه بخواهند بی‌احترامی کنند. آزار دهنده است

^{۱۴} نام و محل این کلاتری پلیس در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۱۵} عفو بین‌الملل یک سند رسمی را حاوی نام و امضای یکی از فرماندهان پلیس که پرونده را به قوه قضائیه ارائه کرده بود، بررسی کرد.

^{۱۶} ثنا سیستم اعلان الکترونیکی است که قوه قضائیه طراحی کرده است تا مردم ابلاغیه‌های قضایی را به جای استفاده از سرویس پستی، به صورت الکترونیکی دریافت کنند. افراد باید در اولین مرحله بر روی سامانه ثبت‌نام کنند تا بتوانند به هر سندی که قوه قضائیه برای آن‌ها صادر شده دسترسی پیدا کنند. پس از ثبت نام در پورتال، افراد از طریق پیامک مطلع می‌شوند که ابلاغیه‌ای برای آن‌ها صادر شده و باید وارد سیستم شوند تا به آن دسترسی پیدا کنند.

^{۱۷} عفو بین‌الملل نسخه‌ای از این حکم را بررسی کرد.

که هیچ کاری نکرده باشی و به خاطر یک حجاب مجبور باشی دو سه هفته دوندگی کنی. من، دخترم را با ماشین به مدرسه می‌برم. در ۱۷ ۱۸ روزی که ماشین خوابید، باید اسنپ می‌گرفتم و مشکلات خیلی زیاد شد.

این اتفاقات خیلی در روحیه دخترم اثر گذاشته است. روحیه دخترم مثل قبل نیست. عصبی شده است. همه اتفاقات از زمان داستان مهسا امینی، بعد حجاب و بعد هم حملات شیمیایی روی دختر بچه‌ها خیلی اثر گذاشته است. این جا در ایران راحت نیستند. دخترم بارها گفته که از ایران برویم. در این سن نمی‌تواند تحمل کند.»

۲۴. فیروزه – استان خراسان رضوی

«به دنبال توقیف ماشینم، پلیس امنیت اخلاقی گفت که چون من ۴ بار پیامک گرفته‌ام باید به مقامات دادستانی و قضایی ارجاع داده شوم. من ۳-۴ بار به دادسرا^{۱۸} رفتم. هر بار دادیار پرونده من را به اتاقی برد و برای ۳۰ الی ۴۰ دقیقه من را بازجویی کرد. مثل من جمعیت خیلی زیادی آنجا بود. یک تاریخی را تعیین کردند و گفتند باید به یک کلاس اخلاقی بیایید. در کلاس، حدود ۳ ساعت، ۴۰ خانم ایستاده بودند و یک قاضی به ما چرت و پرت می‌گفت. می‌گفت: «شما سر خودتان را لخت می‌گذارید تا مردهای دیگر نگاه کنند و ژل لب می‌زنید که مردها چه کار کنند. شما سرت را لخت می‌گذاری می‌خواهی خودنمایی کنی. شما سرت را لخت بگذاری طلاق زیاد می‌شود.» یک کتاب دادند و گفتند که باید این را هم مطالعه کنید.

بعد از کلاس اخلاقی ... قرار تعلیق تعقیب^{۱۹} علیه من صادر کردند و گفتند که اگر ظرف یک سال آینده، مجدداً برایم پیامک کشف حجاب بیاید، کیفرخواست علیه من صادر خواهد شد و مجازاتم حبس و شلاق خواهد بود. این را شفاهی به من گفتند و متن کتبی به من نشان ندادند ... کلی هم تهدید کردند که دیگر پایت نباید به اینجا باز شود وگرنه این طور و آن طور می‌کنیم. هم دادیار پرونده و هم مسئولان دادسرا من را تهدید کردند. مجبور شدم که تعهدنامه ای را هم امضا کنم. کلاً آزار روحی زیاد دادند. هر بار رفتم آنجا تا دو روز اشک می‌ریختم.»

۲۵. دریا

«دخترم دریا به خاطر انتشار عکس بی حجاب در اینستاگرام تحت پیگرد قرار گرفت. چندین بار از شماره‌های ناشناس به او زنگ زدند و جواب نداد. یک روز صبح، چند مأمور وزارت اطلاعات که همه ماسک زده بودند به خانه‌مان آمدند. هم دیگر را حاجی صدا می‌کردند.^{۲۰} لپ تاپ و گوشی را به اداره اطلاعات بردند. مدتی بعد، او را برای بازجویی به وزارت اطلاعات احضار کردند و به مدت چند ساعت بازجویی شد. مأموران وزارت اطلاعات کلی از او سوال پرسیدند که با کی بودی، چه کار کردی و چقدر پول گرفتی تا در او حس ترس ایجاد کنند. در آخر هم از او تعهد کتبی گرفتند که در فضای مجازی، شئون اسلامی و قوانین جمهوری اسلامی را رعایت کند. گوشی و وسایل کارش را هم گرفتند و تفتیش کردند.

بعد پرونده به دادسرا^{۲۱} ارجاع داده شد. بازپرس^{۲۲} رفتارش بسیار خشن بود. دائم تهدید می‌کرد و می‌گفت بعضی مطالب که دریا گذاشته حکمش اعدام است. او می‌گفت شما آلت دست دشمن و باعث ترویج فساد هستید و مؤمنین ناراحت هستند.

دریا حالا یک پرونده در دادگاه کیفری عمومی^{۲۳} برای «حضور در انظار عمومی بدون حجاب شرعی» و «جریحه دار کردن عفت عمومی از طریق انتشار تصاویر مبتذل و کشف حجاب» دارد. جلسه محاکمه در پیش رو است. مقامات پرونده‌ی دیگری هم علیه او با اتهام «توهین به مقام رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» باز کرده‌اند. در این مورد، دادگاه انقلاب او را به شش ماه حبس محکوم کرد ولی مجازات را به مدت ۵ سال تعلیق نمود.^{۲۴}

^{۱۸} جزئیات مربوط به این شعبه دادستانی در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۱۹} عفو بین‌الملل این سند رسمی را به دست آورد و بررسی کرد.

^{۲۰} اصطلاحی است که برای خطاب به شخصی که به زیارت مکه رفته است، یا فردی مسن یا مذهبی به کار می‌رود. آسیب‌دیده‌ها در ایران به طور معمول به عفو بین‌الملل گفته‌اند که بسیاری از مقامات اطلاعاتی و امنیتی به جای استفاده از نام‌های واقعی در تلاشی آشکار برای اجتناب از شناسایی، در مقابل آن‌ها یکدیگر را «حاجی» صدا می‌زنند.

^{۲۱} جزئیات مربوط به این شعبه دادستانی در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۲۲} نام کامل این مقام دادستانی در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است. عفو بین‌الملل یک قرار صادره از سوی این مقام دادستانی را هم بررسی کرده است.

^{۲۳} جزئیات مربوط به این دادگاه در آرشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۲۴} عفو بین‌الملل تصویر این دادنامه را به دست آورده و مطالعه کرده است.

جلسه دادگاه یک ساعت طول کشید و با کلی تشر و تهدید همراه بود. او وکیل نداشت چون با هر وکیلی مشورت کردم گفت با گرفتن وکیل وضعیت سخت تر می‌شود.»

۲۶. ناجیه

از پارسال که انقلاب «زن، زندگی، آزادی» شروع شد، اکثرا از پیر و جوان، روسری‌شان را بر می‌داشتند. یک روز در یک پاساژ بودم و یک مأمور لباس شخصی از من عکس گرفت. شنیده بودم که مقامات از زنان عکس می‌گیرند اما فکر می‌کردم که دوربین‌های در سطح شهر عکس می‌گیرند. چند هفته پیش، یک پیامک ابلاغیه^{۲۵} آمد که شکایتی از طرف دادستانی علیه شما تنظیم شده و به دادگاه کیفری مراجعه کنید. من نگران شدم ولی حدس می‌زدم برای حجاب است چون هیچ «جرم» دیگری انجام ندادم. سایت قوه قضائیه را نگاه کردم و دیدم که اتهامم را «حضور زنان در معابر و انظار عمومی بدون حجاب شرعی» نوشته بود.

به دادگاه رفتم و متوجه شدم که از من عکس گرفته‌اند. در دادگاه، مسئولان گفتند مانتویم کوتاه است و مجبورم کردند در دادگاه چادر^{۲۶} سر کنم. باید می‌رفتم از دکه نزدیک دادگاه چادر کرایه می‌کردم. مسئولی در دادگاه^{۲۷} گفت که یکی از مأموران از من عکس گرفته است. من کسی را با پوشش نیرو انتظامی در پاساژ ندیدم و باید مأمور لباس شخصی بوده باشد.^{۲۸} وقتی وارد اتاق دادگاه شدم، قاضی^{۲۹} آمد گفت «بی حجاب خانم تو هستی؟» همین‌طور با خنده می‌گفت انگار که مثلا بگوید که «قدرت ما بیشتر از شما است. روسری بر می‌دارید و ما همه شما را اینجا می‌کشانیم.» کلی پرونده روی میزش بود، شاید حدودا ۳۰ تا ۴۰. به من گفت: «خانم، این‌ها همش مربوط به حجاب است. همه را داریم به زودی به دادگاه می‌کشانیم.» خواستم از اتاق بیرون بیایم، قاضی با حالت بدی به من گفت: «امیدوارم دیگر اینجا نینمیت.» قاضی به من گفت که پیش یک آقا در یک اتاق دیگر بروم که فکر کنم معاون دادستان بود.^{۳۰} این آقا گفت که «امیدوارم دیگر تکرار نشود.» بعد این آقا من را فرستاد پیش مسئول دیگری که یک تعهدنامه را امضاء کنم.^{۳۱} این مسئول گفت بنویس که حجاب خودم را رعایت می‌کنم و پایبند به قوانین نظام جمهوری اسلامی هستم و تقاضای عفو و بخشش دارم.^{۳۲} او گفت این را بنویس که دست از سرت بردارند و سوء پیشینه نشود.

از وقتی آمدم بیرون، همه مدت استرس دارم. تعهد بار اول است، بار دوم شلاق است و بار سوم زندان. آنقدر ترسیدم اما به روی خودم نمی‌آوردم. احساس شجاعت می‌کردم، احساس می‌کردم دارم با جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنم.

الان، کلا هر جا می‌روم استرس دارم. همه مدت احساس می‌کنم که الان دارند از من عکس و فیلم می‌گیرند و اگر بار دوم به دادگاه بروم، ممکن است به من شلاق یا زندان بدهند. کلا مدام استرس هستم. سعی می‌کنم کلاه سرم کنم حالا که روسری سرم نمی‌کنم. بعضی مواقع که بر می‌دارم همش استرس دارم و اطرافم را نگاه می‌کنم که یکی از من دوباره عکس می‌گیرد.

یک جور فوبیا نسبت به آن پاساژ گرفتم. یک کلاه زمستونی سرم می‌کنم. در پاساژ گرمم هم می‌شود اما درش نمی‌آورم چون واقعا می‌ترسم و احساس می‌کنم دوباره از من عکس می‌گیرند. خواهر کوچک ۱۵ ساله‌ام هم می‌ترسد. او هم مثل من روسری سر نمی‌کند. دوستانم هم ترسیدند. همه آن‌ها دارند کلاه یا روسری سرشان می‌کنند. همه ترسیدیم.

چندین بار حراست دانشگاه من را به اتاقش کشانده است. یک بار سر اینکه مانتویم کوتاه است و یک بار سر اینکه چرا در دانشگاه مقنعه^{۳۳} سرت نمی‌کنی. همین که می‌رسم به ورودی دانشگاه، نگهبان می‌گوید این چیه دوباره پوشیدی، کوتاه است، چرا مقنعت این جوریه، کارت دانشجویی‌ات را بده و برو حراست. این نگهبان همش به من گیر می‌دهد. یک روز به من گفتند که باید پیش رئیس حراست^{۳۴} بروی که تذکر شفاهی داد و

^{۲۵} عفو بین‌الملل تصویر این ابلاغیه را به دست آورده و مطالعه کرده است

^{۲۶} چادر به پارچه بلندی اطلاق می‌شود که بدن را از سر تا مچ پا می‌پوشاند و صورت و پاها را بدون پوشش می‌گذارد.

^{۲۷} نام خانوادگی این مقام دادستانی در آشوب عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۲۸} عفو بین‌الملل یک نسخه از یک سند رسمی را به دست آورد و مورد بررسی قرار داد که از طریق آن یک مقام پلیس که نامش در سند ثبت شده، پرونده ناجیه را به مقامات قضایی ارجاع داده است.

^{۲۹} نام خانوادگی این قاضی در آشوب عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۳۰} نام خانوادگی این معاون دادستانی در آشوب عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۳۱} نام این مقام دادستانی در آشوب عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۳۲} عفو بین‌الملل نسخه‌ای از یک سند رسمی را به دست آورد و بررسی کرد که حاوی تعهد کتبی اجباری ناجیه بود.

^{۳۳} مقنعه شکلی از روسری است که سر، شانه‌ها و بازوها را تا آرنج می‌پوشاند و فقط صورت را بدون پوشش می‌گذارد.

^{۳۴} نام خانوادگی رئیس و معاون اداره حراست این دانشگاه در آشوب عفو بین‌الملل ثبت شده است.

گفت: «بارها دیده شده که بچه‌ها گفتند مقنعه سرت نمی‌کنی. کار درستی نیست. دانشگاه جای این کارها نیست.» به جای دیگری ارجاع ندادند اما باز هم استرس دارم که اگر کمیته تشکیل بدهد یا اخراج موقت کنند، دیگر بیچاره می‌شوم و دیگر دستم به جایی بند نیست.

حتا ۲ بار هم برایم پیامک آمده است. بابایم راننده بود. من بغل دستش نشسته بودم و طبق معمول روسری نداشتم. بعد سریع برای بابایم پیامک آمد که کشف حجاب شده و اگر ۳ بار تکرار شود، ماشین‌تان را برای مدت ۱۵ روز می‌خوابانیم. من فکر کردم بابایم عصبانی بشه و به من بگوید رعایت کن اما گفت فدای تار مویت.

قبل از انقلاب ژینا، ما احساس می‌کردیم که روسری جز لباس‌مان است که حتما باید باشد. بعد فهمیدیم که نه این را می‌شود اصلا بر داشت. این اصلا نباید باشد. من یک بار دادگاه رفتم اما در مقابل کسانی که جان‌شان را از دست دادند هیچ چیز نیست. در مقابل کسانی که در زندان دارند هر روز شکنجه می‌شوند هیچ چیز نیست. همین که جمهوری اسلامی آنقدر بدبخت شده که از نبودن یک تکه پارچه می‌ترسد انتهای ذلالت‌شان است.

۲۷. رویا

«پلیس امنیت اخلاقی گفت که برای ترخیص خودروی توقیفی‌مان، من باید به دادسرا مراجعه کنم.^{۳۵} مسئول پرونده^{۳۶} در دادسرا از من پرسید که چرا حجاب افتاده بود و سه برگه جلوی من گذاشت و گفت این‌ها را امضا کن. نوشته بودند که اگر تا ۶ ماه، جرمی مرتکب شوی، جریمه و ۴۰ ضربه شلاق خواهی داشت. من برگه‌ها را امضا کردم تا ماشین از توقیف دربیاید.

رفتار این مقام دادسرا خیلی تحقیرآمیز بود. او می‌گفت: «ما همش درگیر پرونده‌های شما خانم‌ها شدیم و کارهای مهم تری داریم.» من اعتراض می‌کردم که آنها به جای رسیدگی به مشکلات معیشتی مردم، مشغول آزار و تعقیب زنان هستند. او می‌گفت: «نه اینجا همه چی خوب است و ما الان عوض اینکه مشغول پرونده‌های دیگر باشیم، درگیر پرونده‌های شما زنان شدیم.» همانجا به این مسئول دادستانی گفتم که شما زنان و دختران ایرانی را به اسارت گرفته‌اید.

در دادسرا گفتند که باید به کلاس توجیهی بروم. بر اساس قرار دادستانی^{۳۷} که الان به من ابلاغ شده است، باید به مدت ۶ ماه، در ۵ جلسه توجیهی شرکت کنم. ۳ ماه هم مهلت دارم که دو کتاب را بخوانم و فایل صوتی به مقامات ارائه دهم. مطابق این قرار، تعقیب کیفری من به اتهام «حضور در انتظار عمومی بدون حجاب شرعی» به مدت ۶ ماه تعلیق شده است و اگر در این مدت مرتکب جرمی شوم، کیفرخواست علیه من صادر خواهد شد.»

۲۸. لاله

من و یکی از دوستانم داشتیم در دریا ورزش می‌کردیم و کلاه سرمان بود. نیروی انتظامی ما را دستگیر کرد و به کلانتری برد. آنجا از ما بازجویی کردند. یک خانم چادری از مأموران آنها به من گفت شما دارید کشور را خراب می‌کنید و ما رو به طور مرتب تهدید می‌کرد. یک مأمور ما را به داخل اتاقی برد، در اتاق را بست. حرف‌های رکیک به ما می‌زد و دائم ما را مسخره می‌کرد. او گفت حتما شنیدید که همین طوری آزاد نمی‌شوید و چه اتفاقی برای بازداشت شده‌ها می‌افتد و شنیدید که تجاوز می‌کنند. به من گفت معلوم است که بدن خوبی داری و به من خیلی بد نگاه می‌کرد. گفت که من زن‌هایی که سن بالاتر دارند را دوست دارم. اصلا به نظر نمی‌آمد که این آدم مأمور است، مثل این بود که من را گروگان گرفته بود. خانواده‌ام آمده بودند کلانتری که دنبال کار من باشند. مأموران به من گفتند که اگر خانواده‌ام زیاد سر و صدا بکنند، آنها را هم دستگیر می‌کنند.

تا روز دادگاه من فکر می‌کردم که دارند شوخی می‌کنند ولی صبح روز بعد با یک اس ام اس به ما گفتند باید به دادگاه برویم. در دادگاه، من به قاضی گفتم که جرم من چی هست که من بتوانم از خودم دفاع کنم. قاضی گفت که اتهام شما «برهنگی در ملاء عام» است. قاضی گفت که برای شما ۳۰ ضربه شلاق و جریمه می‌نویسم. ولی بعد از دادگاه، یک مسئول به ما به طور غیررسمی گفت که اگر همین حالا پول رشوه بدهیم،

^{۳۵} جزئیات مربوط به این دفتر دادستانی در آشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۳۶} نام خانوادگی این مقام دادستانی در آشیو عفو بین‌الملل ثبت شده است.

^{۳۷} عفو بین‌الملل تصویر این قرار را به دست آورده و مطالعه کرده است.

حکم من فقط جریمه می‌شود. این جور بود که برای اتهام «حضور زنان در معابر و انظار عمومی بدون حجاب شرعی» من فقط به جریمه محکوم شدم.^{۲۸}

۲۹. فرگس

چند هفته پیش از قوه قضائیه پیامک گرفتم که ابلاغیه دارم. در ابلاغیه نوشته شده که علیه شما به خاطر «حضور در معابر و انظار عمومی بدون حجاب شرعی» شکایت شده است و در زمان و تاریخ تعیین شده‌ای باید برای رسیدگی در دادگاه حاضر شوم. هیچ جزییات دیگری در ابلاغیه نوشته نشده است. من از دوستان و اطرافیان پرسیدم و چند نفری گفتند که برای دوستان و آشنایشان هم این موضوع پیش آمده است و وقتی به دادگاه رفتند، به آنها یکسری عکس نشان دادند. انگار عکس‌ها بیرون که بودند از آنها گرفته شده و حتی انکار هم که کردند قاضی قبول نکرده و جریمه‌شان کرده است.

در چند روز بعد از گرفتن ابلاغیه خیلی حالم بد بود. از نظر روحی به هم ریختم به خطر اینکه نمی‌توانستم قبول کنم که به خاطر یک مسئله به این کوچکی من مجرم شناخته شوم. اولش هم تصمیم گرفتم که به دادگاه بروم اما با وکیل که صحبت کردم، گفتند که اگر در دادگاه حاضر نشوی، می‌توانند ممنوع‌الخروجت کنند، حساب‌هایت را ببندند و کد ملی‌ات را مسدود کنند که تو هیچ کاری نتوانی بکنی و در نهایت مجبور بشوی که خودت را معرفی کنی.

از پارسال که انقلاب زن، زندگی، آزادی شروع شد، من ۹۹٪ مواقع در بیرون بدون حجاب بوده‌ام. یک جور مبارزه بوده است چون کسی حق ندارد به من بگوید حجاب سرت کن. خودم را آماده کرده بودم که به صورت فیزیکی و زبانی بخواهم درگیر شوم ولی هیچ وقت فکر نمی‌کردم که از این طریق بخواهند ما را ساکت کنند و کنترل کنند. اگر موقعیت حساس الان را نداشتیم و برایم مهم نبود که ممنوع‌الخروج باشم، در دادگاه حاضر نمی‌شدم و مبارزه‌ام را ادامه می‌دادم و از بابت این موضوع خیلی ناراحتیم. ما توان مبارزه‌مان خیلی کم است چون خیلی بد سرکوب‌مان می‌کنند. ما تلاش‌مان را می‌کنیم و ممنونم که ما را حمایت می‌کنید.

درخواست حمایت از جامعه بین‌المللی

۳۰. طاهره - استان خراسان رضوی

از رهبران جهان انتظار دارم که به فکر نجات جان مردم ایران باشند ... خواهش میکنم که کشورها به فکر منافع سیاسی خودشان نباشند. به فکر مردم ایران باشند و ما را از دست جمهوری اسلامی نجات دهند. واقعا همه در خفقان هستند ... ما این بی‌عدالتی‌ها را می‌بینیم ولی مجبوریم ساکت باشیم.

۳۱. گلنار ۱۷ ساله

وقتی حقوق ما دارد این طوری پایمال می‌شود و به ما ضرر می‌رسانند چرا ما نباید این اطلاعات را به دیگران بدهیم که ما داریم اینجا چه چیزهایی را تجربه می‌کنیم ... من می‌خواهم به جهان بگویم که نسل جدید ایران نسلی است که با استفاده از فناوری اطلاعات مثل همه بچه‌های دیگر دنیا است. ما لایف استایل‌مان، اطلاعات‌مان، سطح سواد و دانش‌مان، و افکار و عقایدمان مثل بچه‌های کشورهای دیگر دنیا است. ما مثل جمهوری اسلامی نیستیم. ما اصلا اعتقادی به حجاب نداریم. به اجبار حجاب داریم. اگر جامعه ما جامعه آزادی باشد، ما دوست داریم حجاب نداشته باشیم، دوست داریم یک حکومت غیر دینی داشته باشیم. دوست داریم مثل بچه‌های کشورهای دیگر باشیم ... می‌خواهم به دنیا بگویم که اگر قرار است این شرایط ادامه پیدا کند، از نسل ما حمایت کنند و کاری کنند که ما هم بتوانیم مثل بچه‌های کشورهای دیگر آزادی داشته باشیم ... آزادی بیان، آزادی پوشش، آزادی افکار.

^{۲۸} عفو بین‌الملل تصویر این قرار را به دست آورده و مطالعه کرده است.